

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که مرحوم نائینی و عده ای از اعلام دیگر در فقه متاخر ما مطرح کردند که بیشتر ناظر به شرح و تفسیر بیع است راجع به این است که وارد این شدند چون در تفسیر بیع گفته بودند تملیک عین، مراد از عین در این جا چیست؟ وارد این بحث شدند. عرض کردیم مرحوم شیخ منفعت، عین، حق، عمل حر، این ها را آوردند لذا این ها هم آمدند گفتند مراد از عین در مقابل این سه تا: عمل حر، و حق و منفعت، آن وقت در این جا از نظر فنی اگر بخواهیم نگاه بکنیم این بحث قاعده ای ما این طور است که اگر یک لفظی در روایت آمد در آن احتیاج به بحث دارد، چون این ها تبدیل عین گفتند، چون این ها تملیک عین گفتند این ها دنبال بحث عین افتادند، از آن طرف هم چون لفظ ملک گفتند عده ای دنبال این افتادند که مهم این است که محل بیع، این را گاهی در اصطلاح قانونی جدیدش تعبیر به محل می کنند چون بیع عقد است و عقد احتیاج به محل دارد. محلش یا مبیع است یا ثمن است یا عوض است، محل بیع این دو تاست.

در اصطلاح قانونی روی این بحثی که این جوری وارد شدند تفسیر مبیع، چه چیز هایی می شود که مبیع واقع بشود، چه چیز هایی می شود ثمن و عوض واقع بشود اما این جا ظاهرا مرحوم نائینی چون تملیک عین بوده یا روی بحث ملک ایشان رفته یا روی بحث عین رفته و چون در اصطلاح مصباح المنیر آمده بود مبادلة مال بمال، عده ای هم دنبال لفظ مال رفتند، روشن شد من چی می خواهم بگویم؟ می خواهم بگویم شاید چه ضرورتی دارد که ما اصلا این بحث را بکنیم که عین یعنی چی؟ چه نکته ای دارد؟ هر چی می خواهد باشد! چه ضرورت دارد ملک یعنی چی؟ چه ضرورت دارد مال یعنی چی؟ چرا اصولا این آقایان دنبال این بحث رفتند که عین یعنی چی؟ ملک یعنی چی؟ مال یعنی چی؟ عرض کردم آنی که الان در این کتاب های ما آمده به لحاظ تعریف بیع رفتند، آن چه که در قوانین آمده به عنوان ما یعتبر فی المبیع رفتند که اصلا مبیع چیست؟

البته این که در مبیع چه چیز هایی شرط است این هم در حقیقت که ان شا الله بعد خواهیم گفت دو بحث است: یکی آن است که ما اصطلاحاً ذات مبیع می گوئیم، یکی اوصاف مبیع می گوئیم مثلاً آیا حق می شود مبیع بشود یا نه؟ عمل می شود مبیع بشود یا نه؟ کلی فی الذمه می شود مبیع بشود یا نه؟ به قول آقایان، کلی می شود مبیع بشود یا نه؟

دو: این مبیع باید معلوم باشد، مجهول نباشد، این ها اوصاف مبیع اند، خوب روشن شد؟

این بحثی که الان ایشان مطرح فرمودند به مناسبت تعریف بیع است لکن این بحث قانونی هم هست یعنی در قوانینی که راجع به قرارداد ها چه بیع و چه غیر بیع نوشتند این بحث را هم آن جا مطرح کردند به عنوان محل عقد، عنوانش این است، در محل عقد شرط است مثلاً منفعت نباشد، عین خارجی باشد، چی باشد حق باشد که نحو از حقوق می شود یا نمی شود، دین باشد یا نباشد، این یک اشکالی که یعنی یک طرح بحث پس الان طرح بحث از دیدگاه مرحوم نائینی روشن باشد.

مرحوم نائینی قدس الله نفسه و آقایانی که آمدند گفتند کلمه عین در این جا در مقابل منفعت و در مقابل حق است، مراد این است و این عین مراد این است نه عین خارجی.

آن وقت این منشا شد اشکال را از زاویه دیگری مطرح بکنند و آن زاویه این شد در ذهنشان این بوده که ملک جز اعراض است چون مقوله ملک یا جده جز اعراض است دیگه، آن هیئتی که پیدا می شود مثل تعمیم، آن وقت اگر جزء اعراض شد در این ذهنیت بودند که عرض لابد له من موضوع، پس ملک عین هم اگر بخواهد تملیک بشود لابد له من موضوع، آن وقت اگر شما در ذمه داشتید بخواهید یک کیلو، این که موضوع ندارد معدوم است، چطور بر این صدق بیع بکنند، یک مقدار باز یک بحث دیگری در ذهنشان بود من ریشه های بحث را بگویم که شما بتوانید تصمیم گیری بکنید و عرض کردیم انصافش چون نائینی و بعدی ها هم همین طور، خیلی با آن ظرافت علمی وارد نشدند روشن نشده بحث که زاویه بحث اصلاً کجاست، مثلاً فرض کنید یک کیلو از گندم. یک دفعه شبهه این است که آیا این عین است یا نه، شبهه این است آیا این ملک است یا نه؟ شبهه این است که آیا این مال است یا نه؟ چون مبادله مال

بمال، لذا به ذهن ما می رسد که متاسفانه در عبارات ایشان یک مقداری جابجائی شده، حالا ما یک مقدار عبارت ایشان را خواندیم تا.

پرسش: ملاک در این جا استصحاب عرفی نیست؟

آیت الله مددی: چرا ببینید نکته ملاک این نیست، ملاک این است که شما در بحث بیع دنبال مال هستید؟ دنبال ملک هستید یا دنبال عین

پرسش: از چه حیثیتی؟ از چه جهت دنبال مال؟

آیت الله مددی: شما که مبادله یا تبدیل می گوید

پرسش: استظهار عرفی است، آیا بیع باید بگوید مال است یا نه؟

آیت الله مددی: باید نتیجه بگیرید خب، آیا ما در مبیع شرط می دانیم مال بودن یا نه؟ شرط بودن ملک بودن را یا نه؟ یک کیلو از حنطه یا یک کیلو از گندم این ملک است؟

پرسش: این شرطیت از کجاست؟

آیت الله مددی: چون گفتند مبادله مال بمال

پرسش: استظهار عرفی است دیگه

آیت الله مددی: خب همین دیگه، آیا عرف این را بیع می داند یا این را اصلا عرف بیع نمی داند؟ یک نوع تسامح می داند یا اصلا باطل می داند.

پس بنابراین ایشان مرحوم نائینی قدس الله نفسه خلاصه حرف مرحوم نائینی این است مثل کلی فی الذمه بعد از قرارداد ملک است، بعد از قرارداد ملک این طرف می شود، وقتی می گوید یک کیلو گندم فروختم به هزار تومان بعد از قرارداد آن مالک یک کیلو گندم در ذمه من می شود، این وقتی اضافه به ذمه من پیدا کرد ملک است، مال است، اشکال شما این است، آن وقت اشکال می کند

.....
که شما باید مبادله مال، ایشان می گوید لازم نیست قبل از مبادله مال باشد، به مبادله هم که مال شد کافی است یعنی مهم این است که یک مالی پیدا بشود و جابجا شده، آن مهمش این است، من ولو با خود این عقد این جابجایی اتفاق افتاده یعنی این تملک و مالیت اتفاق افتاده

پرسش: شانیت مال

آیت الله مددی: آهان، فعلیتش به خود عقد شد، این خلاصه حرف ایشان.

آن وقت چون این معنا در کلمات مرحوم شیخ، در بحث عمل حر هم شیخ شبیه این اشکال را می کند ایشان می گوید عمل حر هم از این جهات است. بعد ایشان می گوید:

عمل حر هم إذا صار عوضا يدخل فی الاموال بهذا المعنی فلا یستشکل، این اشکالی است که در متن مکاسب آمده و ایشان از این راه جواب داده.

بعد ایشان می فرماید و بالجملة

حالا من نمی رسم تمام عبارت ایشان را بخوانم چون نکته مهمش را فقط متعرض شدم.

لا ینبغی الاشکال فی صحه بیع الکلی سلما أو حالا

سلما بگوید صد تن گندم فروختم در وقتی که گندم را درو می کنی، الان وجود ندارد، پنج ماه قبل

أو حالا

الان بگوید یک کیلو گندم فروختم به هزار تومان

و جعل عمل الحر عوضا لا من باب أنه شبهة فی مقابل بل لعدم کونه

اصلا این شبهه ندارد، اشکال ندارد

فإن قوله عليه السلام لا بيع إلا في ملك و نحوه ليس المقصود منه أنه يعتبر أن يكون المبيع مملوكا قبل البيع بل المراد منه أنه لا

يجوز بيع مال الغير، يك

و لا يجوز بيع ما لا يقبل التملك كالخمر و نحوه

بعد ایشان یک إن قلت و قلت می کند که آقایان مراجعه بکنید، چون بنا نداریم همه عبارات ایشان را بخوانیم.

و بالجملة المن من الحنطة مالٌ يبذل بازائه مالٌ

عرض کردم ایشان یک مقداری متاسفانه یعنی لا اقل احساس من این است که یک مقداری نکته را خیلی واضح نفرمودند.

یک: اولاً باید ایشان می فرمود ما دنبال چی هستیم؟ ببینیم عین یعنی چی، ملک یعنی چی، مال یعنی چی، ما دنبال چی هستیم و دوم

این که چرا این کار را می کنیم؟ به خاطر تعریف است یا به خاطر این که یک مطلب قانونی است که اصولاً باید مبیع مال باشد یا

مبیع عین باشد یا مبیع ملک باشد، این دو تا با همدیگر فرق می کند.

فيجعله البائع معوضا و يملكه المشتري بازاء الثمن

بعد ایشان می فرمایند

پرسش: تعریف را فرمودید ناظر به همان قوانین است دیگه و این که فرقی نکرد

آیت الله مددی: خب ایشان اگر بحث تعریف بود باید تعریف را اصالت بدهد و روی آن بحث بکند، اگر بحث قوانین بود باید از

روایات استظهار بکند مثلاً بگوید در روایت مال آمده یا عین آمده، آن وقت دنبالش برود.

پرسش: در تعریف که مال را می آوریم یعنی این که در روایات این آمده دیگه

آیت الله مددی: نه خب این که تعریف که اولاً فی اصل اللغة بود این که مال روایت نبود

پرسش: بله اصطلاح بود

آیت الله مددی: می دانم، ایشان که لغت گفت که، نه اصطلاح، گفت البیع فی الاصل مبادلة مال بمال

.....
علی ای حال خلاصه حرف نائینی را من عرض بکنم:

و لم یقم برهاناً علی لزوم کون الحنطة ملكا للبائع أو مالا

ببینید ملکا أو مالا، بالاخره این را باید ایشان واضح می فرمودند که ما، له قبل البيع و لذا خوب دقت بکنید ممکن است شما بگویید

یک کیلو از گندم مال هست ولو ملک نیست، من یواش یواش می گویم چون می خواهم مناقشه نهایی را بعد انجام بدهم

پرسش: چطور ملک نیست؟

آیت الله مددی: چون اضافه ای به من ندارد

ما در باب بیع مال می خواهیم، یک کیلو گندم فی نفسه پیش عقلا هم مال است ولو همان کلیش اما ملک نیست، ملک یعنی چی؟

یعنی یک اضافه ای به من داشته باشد، ملک نیست اما مال هست، یک کیلو گندم در حقیقت اگر دقت بکنیم شبیه همان مباحات اصلیه

است، یک جنگلی را می بینید که درخت هست، این مال هست ملک نیست، چه فرق می کند؟ حالا در ذمه باشد یا در عین خارجی

باشد، خوب تامل بکنید، شما اگر به یک جنگل رفتید درخت های فراوان بود مال هست اما ملک نیست، لذا من عرض کردم باید

مرحوم نائینی دقیقا نکته را بیان می فرمود که آیا ما دنبال عنوان عینیم؟ دنبال عنوان مالیم؟ دنبال عنوان ملکیم و چرا؟ ببینیم به ما فی

الذمة صدق می کند و چرا؟

علی اشکال فی ذلک و لا یقال

بعد مسئله عمل حر را، چون عمل حر را هم مرحوم شیخ یک بحثی اجمالا دارند و ما هم در آن جا باز متعرض می شویم. بله ایشان

یک یقالی دارند که نسبتا در این مطالب بعضی لطافت ها دارد

لا یقال لو کان عمل الحر من الاموال لکان حابسه ضامنا

کسی که یک حر را حبس بکند

كما افاده العلامة فی حبس الدار و العبد

اگر داری را حبس کرد خانه ای را گرفت باید منافعش را بدهد، پولش را باید بدهد و ضامن است

و كذلك و لم یفرق قدس سره بین استیفاء المنفعة أو فواتها تحت الید و لزوم

البتة این را ببینید استیفاء منفعت جایی است که عبد را حبس بکند، فوات المنفعة تحت الید جایی که حر را حبس بکند، یک کسی را

که حر بود منافعش فوات پیدا کرد اما اگر عبد را در خانه خودش برد و عبد را بکار انداخت استیفاء منفعت کرده

و لزوم کونه

اگر این طور باشد عمل حر مال باشد، یک : باید حابسش ضامن باشد،

دو:

و لزوم کونه مستطیعاً إذا كان قادراً علی عمل یكون عوضاً مما یتحقق به الاستطاعة

مثلاً اگر آدمی است که به یک شرکتی می رود می گوید من می آیم سه ماه برایتان کار می کنم این برای سه ماه کار کردن اما الان

نکرده، می گوید سه ماه کار می کند بعد از سه ماه کار کردن حقوق سه ماه من مثلاً می شود بیست میلیون تومان، من با بیست

میلیون تومان می توانم حج بروم.

سوال: این کسی که هنوز کار نکرده مستطیع است یا نه؟ لله علی الناس حج، روشن شد؟ الان ندارد. شبیه این حرف، این هم البتة در

فقه آمده، یک صورت دیگر هم آمده، مراد نائینی این صورت است، مراد نائینی این صورت است اما صورت دیگر هم دارد، ظاهراً

مراد ایشان آن صورت نیست، آن صورت این است که اگر با کاروان می رود ایشان پول ندارد اما توانائی دارد خیلی راحت می رود

در کاروان کار بکند، با کاروان بروند خرج حجش را می دهند، بعضی ها هستند که در کاروان می روند، در سابق مثلاً همراه کاروان

می رفت مثلاً بلد شتر، شتر را راه می برد یا اسب و این ها یا اصلاً در راه کار می کند، به مسافرانی که در کاروان هستند می گوید

ظرف هایتان را می شورم و از آن ها پول می گیرد، این پولی که می گیرد به اندازه استطاعتش است، این را دارند. این را هم باز فقها

دارند اما ظاهراً مراد شیخ این صورت نیست، حالا من توضیحش را دادم. چون این ها مباحث فقهی است و در بحث استطاعت فروع

زیادی است، تصادفاً از جاهایی که عروه خیلی فروع در بحث حج دارد مال استطاعت است، هشتاد و خرده ای فرع دارد چون بحث حج عروه ناقص است، اصلاً قسمت هایی از حج را که کلاً ندارد، یک مقدار هم ناقص دارد اما در بحث استطاعت خیلی فروع دارد، بیش از اندازه فروع متعرض شده است.

یکیش این است: و لزوم کونه مستطیعاً، روشن شد این لازم کونه مستطیعاً؟ اشکال این است که اگر رفت به یک شرکتی گفت، الان نگفته و قرارداد هم نبسته، من بیایم پیشتان سه ماه کار بکنم بیست میلیون به من می دهید، این بیست میلیون را به من بدهید من با شما قرارداد می بندم بیایم سه ماه کار بکنم با این بیست میلیون هنوز قراردادی هم نبسته آن جا هم نرفته بگوییم تو مستطیع، همین که شایب داری. این تو مستطیع می شوی، سوال: آیا با این مقدار مستطیع می شود؟
اگر گفتیم عمل حر مال است خب مستطیع می شود و إلا فلا، البته بحث استطاعت را ما اشاره کردیم به این معنایی که می گویند ما قبول نداریم.

و لزوم کونه مستطیعاً إذا كان قادراً علی عمل یكون عوضه مما یتحقق الاستطاعة

این مثال دوم که اگر عمل حر را مال حساب بکنیم

مثال سوم: و لزوم حجره عن عمله كحجره عن ماله

اگر مفلس شد، می گویند اگر مفلس شد محجور می شود، محجور به چه معنا؟ حاکم می آید بر اموال این به عنوان این آقا ورشکسته یا مفلس حکم می کند که ایشان حق تصرف در املاکش ندارد تا حق غرماً را بدهد. بگوییم اگر عمل حر بنا بشود مالیت داشته باشد حاکم باید حجرش بکند که عمل هم نکند نه فقط اموالش چون عملش جز مال است، می گوید درست است که من مفلسم و کار می کنم، روزی مثلاً صد هزار تومان می گیرم، می گویند نه، شما همچنان که از اموالت محجور هستی از عملت هم محجوری، چون عمل به عنوان مال. سه تا مثال را به عنوان نقض، یکی حابس کسی که حبسش بکند، یکی استطاعت و یکی هم حجر

عرض کردم این چون سه تا مثال زده و مرحوم نائینی ظرافتی در این جا بکار برده من این قسمتش را می خوانم.

لأنا نقول

اولا آن مسئله این که حبس عبد بکند یا حبس حر

الضمان فی مسئله الدار و العبد

چون آن جا ضامن است

إنما هو من جهة أن منفعتهما تكون تابعا للاستيلاء عليهما

آن نکته اش این است که فقط این نیست که منفعت را حساب بکنیم، استیلا بر منفعت است اما در باب استیلا بر منفعت نیست، توجه

لطیفی است، توجیه لطیفی است که مرحوم نائینی برای فرار از

و اما الحر فلا يدخل تحت استيلاء غيره حتى يستولي على منفعته تبعا

اما این مطلب اجمالا درست است، یک مقداری هم راجع به این مطلب در بحث های اصولی مثل صلوٰه در دار مغصوبه هم صحبت شد،

حالا بخواهیم همه صحبت هایش را بکنیم طول می کشد.

المدار فی باب الضمان هو دخول المضمون به تحت اليد

عمده اش این است. سرّ ضمان استیلا بر آن است، برای عمل حر استیلا ندارد، برای عمل عبد یا دار دارد، خانه را می گیرد و در خانه

استفاده می کند، می نشیند. این نکته ضمان این جاست

فمجرد كون منافع العبد مالا

این لا یوجب الضمان

بل لكونها تحت الاستيلاء

چون این منفعت عبد تحت استیلاء است

و اما مسئله الاستطاعة فالمدار فيها هو المالية الفعلية

چون عرض کردیم الفاظی که در لسان دلیل اخذ می شود ظهور در فعلیت دارد، مالیت شانی را نمی گیرد، این جا اگر برود قرارداد ببندد سه ماه کار بکند مالک سه میلیون تومان می شود، مالک استطاعت می شود و می تواند حج برود، این اگر است. این ظهور ندارد.

للقوة و لذا لا نقول باستطاعة من عنده أم لا لو آجرها من غيرها سنين عدد لاستطاع

فرع دیگری را ایشان مثال می زند. یک کسی الان بیست میلیون ندارد اما مثلاً بیست تا خانه دارد من باب مثال، پنج تا خانه دارد، این خانه ها را اگر هر کدام را ده سال اجاره بدهد یا دو تا خانه دارد، هر کدام را ده سال اجاره بدهد، تا ده سال دیگر، ده سال اجاره بدهد بهش بیست میلیون تومان می دهند، آیا این مستطیع است که الان اجاره ده ساله بدهد پولش را بگیرد حج برود؟ می گویند نه این استطاعت ندارد.

فالمدار في الاستطاعة هو الواجدية الفعلية

نعم، البته ما یک روایت معروفی داریم لا تحل الصدقة لذی مرة

مرة بخوانید، مرة به معنای قوه، ذو مرة فاستوی نه مرة

لذی مرة سوية

سوية صفت ذی است، زکات داده نمی شود به کسی که دارای نیروست، توانائی دارد و سالم است، انسان سالمی که نیرو دارد به او زکات داده نمی شود، برو کار بکن، معنا ندارد زکات، این از جز سنن پیغمبر است، آن وقت این جا این ملکیت این جا شانی است، می گوید این جا در باب زکات شانی کافی است، مراد مرحوم نائینی خوب روشن شد؟ در باب زکات ملکیت شانی کافی است

لا تحل الصدقة لذی مرة سوية

صدقه و زکات برای کسی که نیرو دارد، قدرت دارد، قدرت دارد و سالم است، بدنش سالم است و هیچ مشکل ندارد به این زکات ندهید، این باید کار بکند و درآمد بکند. یعنی به عبارت آخری بنایشان به این است که الفاظ ظهور در فعلیت دارد یا اگر قوه خیلی قریب به فعلیت است، آن هم در بعضی موارد. این را اصطلاحاً بهش می گویند قوه قریبه من الفعلیه
حالا ایشان تعبیر به شایسته کرد اما حقیقتش قوه قریبه من الفعلیه، اگر شخصی است توانا، جوان هم هست، سالم هم هست، این قوه قریب به فعلیت است یعنی می تواند برود کار بکند و زندگی بکند، این معنا ندارد که زکات بگیرد.

لا تحل الصدقة لذی مرة سوية

الاستطاعة الشائیه موجبه لعدم استحقاقه الزکاة

این بعد دارد، فی هذا الباب ایضا أنه لو لم يشتغل بصنعتة و إن قیل فی هذا، البته بعضی ها گفتند، گفتند چون فعلیت است، فعلا ندارد می شود بهش زکات داد

و اما مسئله الحجر ایضا فالظاهر ایضا عدم التزام الاصحاب بحجر الشخص على منافع اموال و لا (مبهم ۲۳:۵۰) اراضی المفلس فیدخلون منافعها و لذا زمین هایش را هم نمی فروشند تا به غرما بدهند

به هر حال طبق قاعده ای که ما داریم این جور موارد باید نکته اش بگیرد به آن جایی که عنوان مال است و فعلیت، عرض کردم این ها اصلا مشکل اساسیشان یک ابهام های کلی است در جهات دیگر بحث. آن وقت این مسئله در مانحن فیه، من عبارت مرحوم نائینی را خواندم، یک عبارت دیگه هم از اصحاب می خوانیم بعد از اهل سنت و بعد هم از قوانین جدید. این ترتیب. این را الان از کتاب حاشیه مکاسب مرحوم آقای یزدی چون ما می خواهیم با اصطلاحات هم آشنا بشویم مخصوصا چون، البته ما گاهی اوقات آقای خوئی را می خوانیم تعجب این است که آقای خوئی در این جا مجموعه مطالبی را که این جا فرمودند از کلمات نائینی و مرحوم یزدی کمتر است، قاعدتا ایشان بیشتر می فرمودند. این جا کمتر فرمودند لذا عبارت ایشان را نمی خوانیم، عبارت مرحوم آقای یزدی. این

اشکالاتی را هم که من می گویم کاملا دیگه روشن می شود این ها چه منشا اشکال در ذهنشان بوده. یک مقدار عبارت ایشان را می خوانم:

ثم إن المراد في العين في المقام ما يقابل المنفعة و الحق

این درست است، آن وقت مشکل عمل حر هم بود که شیخ ذکر کرده، حالا ایشان می خواهد عمل حر را یک جورى مثلا به عینش منتقل بکند

فتشمل

این تقریبا عین عبارت نائینی است

فتشمل العين الشخصية، یک

کلی مشاع، ایشان تعبیر کلی مشاع کرده بود، مرحوم نائینی هم تعبیر کلی مشاع بود، عرض کردم اصطلاحا تا آن جایی که من بلدم کلی مشاع نمی گویند، حصّة المشاعة می گویند، در ذهن من این طور است، کلی حسابش نمی کنند، ثلث دار را کلی حساب نمی کنند، می گویند حصه، یعنی یک قسمت از دار لکن آن قسمت مشاع است، به حیثی که هر جای خانه دست بگذارید یک سومش مال این است، حالا در عبارت نائینی هم همین اشکال را کردیم این جا هم همین مطلب را، سبحان الله!

و الكلّی فی المعین، این درست است، این جا کلی می گویند

كصاع من هذه السبرة و الكلّی الذمی

تصادفا مرحوم نائینی هم همین طور گفته بود. الكلّی فی الذمی

آن جا هم اشکال کردیم که قاعدتا به آن الکی می گویند، الكلّی به طور مطلق آن است، سبحان الله!

و الدین

مطالبی بود که از نائینی هم خواندیم

و لا اشکال فی شیء من ذلك إلا فی الاخیرین

یکی دین، نائینی هم همین را گفت، یکی هم کلی

فإن فی اولهما یعنی در باب کلی دو تا اشکال است

و فی الثانی اشکالا واحدا در باب دین

اما الاشکال المشترك بینهما فإنه لابد فی المبیع أن یکون مما یمکن أن یتعلق بهه المملکیه

خوب دقت بکنید، این ذهنیت ایشان روی ملک رفته

و هما لیساً كذلك

نه کلی و نه دین این ها ملک نیستند

لعدم وجودهما

روشن شد؟ این اشکال را، من آن ذهنیت را الان در همین بحث امروز هم توضیح دادم، در حقیقت منشا اشکال عدم وجودشان بوده،

چرا؟

مع أن المملکیه عرضٌ محتاجٌ إلى محل

روی بحث فلسفی رفته که ملکیت عرض است. روشن شد؟

پرسش: عرض هم جوهر می خواهد؟

آیت الله مددی: جوهر می خواهد، ذات می خواهد پس موضوع می خواهد و نمی شود

فقط خدا رحمت کند مرحوم نائینی فرمود عرض اعتباری، جدّه اعتباریّه، باز خدا پدر ایشان را رحمت بکند، یک جا هم گفت اضافه

اعتباریّه حالا مرحوم سید قدس الله سرّه فرمودند کدام یکی از این اعراض است، مشهورشان جده است، لکن عرض کردم بعضی از

محققینشان می گویند اضافه است،

عرض محتاجٌ إلى

روشن شد ذهنیت کجاست؟ منشا خراجی از کجا پیدا شده؟ منشا اشکالات و خرابی ها از کجاست؟

و هذا الاشكال

تازه ایشان می فرماید فقط در بیع نمی آید

يجرى فى سائر العقود المملکة المتعلقة بهما بل يجرى فى بيع الثمرة المتجددة

میوه ای که هنوز پیدا نشده

إذا ذُمت إلى ما بدا صلاحه

چون در باب میوه می گویند مثلاً این مقدار میوه که الان رسید با بقیه که بعد می شود.

و ايضا فى الاجارة بالنسبة إلى المنفعة الآتية

نسبت به منفعت آتیه، البته من فکر می کنم شاید ایشان در ذهنش چیز دیگری بود، می خواسته بگوید اجاره اعیان، اصلاً اجاره مال

منفعت آتیه است. اصلاً اجاره مال همین است، حتی اشخاصش هم، از ایشان تعجب است چون اجاره، شما خانه را یک ساله اجاره می

دهید، یک ماهه، تمام آن ها آتیه است

و ايضا فى الاجارة بالنسبة إلى المنفعة الآتية مع أن الظاهر الاجماع على صحة كل ذلك

پس چه اشکالی است؟ اجماعاً درست است و شما می فرمایید عرض است و عرض هم محل می خواهد و محلش هم موجود نیست.

روشن شد؟ من مخصوصاً خواندم که یک ذهنیت و با یک مقدمات خیلی دور از آبادی نتیجه به این رسید که تمام عقود شد باطل.

خلاصه مطلب. هر جا که ملک است، آن وقت اجماع هم هست که این عقود درست است. من مخصوصاً خواندم

و الجواب إن الملكية

البته این منفعت آتیه را هم من بعد باز دو مرتبه متعرض می شوم چون از نائینی هم اجمالاً بود بر می گردم.

.....
أَنَّ الْمَلَکِیَّةَ وَ إِن کَانَ مِنَ الْأَعْرَاضِ الْخَارِجِیَّةِ

حالا عرض کردم مرحوم نائینی فرمود اعراض اعتباریه

جده اعتباریه إِلَّا أَنَّ حَقِیقَتَهَا لَیْسَتْ إِلَّا عِتْبَارًا عَقْلَیًّا،

خب اگر اعتبار شد با عرض که نمی سازد

فَإِنَّهُمْ یَعْتَبِرُونَ عِنْدَ کَوْنِ شَیْءٍ فِی یدِ شَخْصٍ عِلْقَةً بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ

این اگر سبب دست من یا تسبیح دست من باشد اعتبار نیست، این که حقیقت است که، این که اعتبار نیست.

اگر بخواهد اعتبار بکند دست من نباشد و اعتبار بکند، حالا دست من که دست من است دیگه، لذا عرض کردیم دنبال این بگردیم که

ملکیت که اعتبار است اصل آن محل اعتبارش چی بوده؟ آن اصلی که از آن این اعتبار گرفته شده چی بوده؟

پرسش: ایشان هم همین را می خواهد بگوید

آیت الله مددی: نه خب ایشان إنه یعتبرون عند کون الشیء علقه، این جا که اعتبار نمی کنند.

بینه و بینه، منشا لسلطنته علیه

اعتبار نکرده، من واقعا بر آن سلطنت دارم، من که عبارت ایشان را نمی فهمم. منشا لسلطنته علیه

أَوْ یعتبرون نفس السلطنة حسب ما یأتی بیانہ و لیست امرا واقعا

ملکیت امر واقعی نیست، اگر امر واقعی نیست شما چطور جزء اعراض قرارش دادید؟

حسب ما اختاره المصنف

مراد ایشان از مصنف شیخ انصاری است

فِی مَسْئَلَةِ عَدَمِ تَاصُلِ الْأَحْکَامِ الْوَضْعِیَّةِ

راست است در بحث استصحاب در بحث احکام وضعی این را دارد.

.....
حيث قال إن بعض ما يودی من الاحكام الوضعية ليس حکما بل هو امرٌ واقعی کشف عنه الشارع کالملکية و بعضه غير مجعولٌ منتزعٌ من الاحکام التکلیفیه کالشرطية و نحوهما

اگر آقایان این چاپ جدید که دست من است پیشتان هست چهار پنج سطر بعد از این شماره زده اشاره داده و ارجاع به کتاب فرائد داده لکن نوشته تمام این عبارات در فرائد نیست، این محشی اشتباه کرده، این را هم خواستم بگویم، این تا این جا عبارت شیخ است. در همین و نحوهما، تا این جا عبارت شیخ است.

و إذا کان امرا اعتباريا

این کلمات سید است، کلمات شیخ تمام شد، از این جا کلمات سید است، این آقا اشتباه کرده و خیال کرده بقیه کلمات شیخ است. این إذا کانت امرا حقیقا و إذا کان امرا اعتباريا بمعنی أن حقیقه عين اعتبار العقلاء أو الشارع فيمكن أن يكون محله موجودا اعتباريا
خب اگر اعتباری شد محلش هم وجود اعتباری دارد

فنقول العقلاء يعتبرون الکلی الذمی شيئا موجودا يتعلق به الملكية

خب این اعاده مطلوب است، این مصادره بر مطلوب است

و كذا المنفعة المعدومة و ثمرة المتجددة

این مسئله منفعت در باب اجاره را بعد توضیح می دهیم.

و ذلك كما

آن وقت مثال می زند، می گوید مگر وجوب و حرمت عرضان خارجیان

من نشنیده بودم تا حالا وجوب و حرمت عرض خارجی باشد از ایشان خیلی عجیب است.

پرسش: وجهش چیست آن عبارت؟

آیت الله مددی: خب این همین تکرار کرد، همان که می گوید، این که نکته را حل نکرد، تکرارش کرد.

پرسش: می گوید عقلا این جوری ارجاع می دهند

آیت الله مددی: پس هیچی، پس دیگه اصلا اشکال نیست یعنی همین، بگویم این مطلب این طور است، عقلا این را می گویند.

پرسش: ما یک اشکال عقلی داشتیم رفتیم در محیط عقلانی

آیت الله مددی: خیلی خب پس اشکال همین یعنی تحلیلی نتوانسته ارائه بدهد.

بعد ایشان می فرماید کما أن الوجوب و الحرمة عرضان خارجیان

خیلی عجیب است ایشان عرض خارجی بداند، خیلی خب!

مع أنهما متعلقان بكلی الصلوة و الزنا قبل وجودهما فی الخارج و هذا مما لا اشکال فیہ

اصلا تصورش روشن نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين